

۶

روایت دیگری،
با تو به عمیق کوچه باز می‌آید
بار دیگر، روزهای پاییزی
تو را به خانه برمی‌گرداند
انگار در فردای این خیابان، جهان بودن
و نبودنش را با تو قسمت می‌کند

۷

شاید مسیح بزرگ
روزی تورا خواهد بخشید،
در جُلجتا، گویی ترانه‌ی بخشیدنی
در راه است پدر!
اینجا گذرگاه ساده‌ی عشق،
هنوز از تو می‌گویند
از زخم همه‌ی خاطره‌هایت
اینک روایت روشنی تاب می‌خورد

۸

خاطره‌های خوش عاشقانه‌ی تابستانی
آخرین وسوسه‌ی واژه‌های گمشده‌ای،
را همچنان بر دوش می‌کشد
اسطوره‌ی جا مانده‌ی نام کوچکت
مگر از کجای روزهای جهان
دارد به گوش می‌رسد؟
براستی چه هیاهوی خاموشی، در پیش است؟

۹

امواج سرکشی،
در تو نفس می‌کشند
زنجیره‌ی همه‌ی گیسوان آبی‌ات،
گمشده‌ی روزگار دیگرست
نگاه کن!
بار دیگر، از سمت کوچه تا خیابان
برای خودت آوازی بخوان
تنها یک نمای درشت دیگر
از تو خواهد گفت

۱۰

تو اما، براستی کجای جهان
از خودت باز مانده‌ای؟
روزگار تلخی در پیش است،
دارم به حکایت خواب‌های ساده‌ات،
عادت می‌کنم،
هنوز فکر می‌کنم
تو همچنان، زن غمگینِ خاموشی با خود داری
آه شرقی جا مانده از این همه روزگار تاریخ!

۱۱

می گوید:

تا دیر نشده، بار دیگر خودت را بشناس

گاهی زندگی نام کوچکت

را از یاد می‌برد

صدای خدایان، هرگز باتو نبوده‌اند

دریا دریا، دارد از تو می‌گذرد

۱۲

گفتن ندارد هنوز،
چرا که به بوی روزهای تو زنده‌ایم
کابوس‌های شبانه
بزودی از راه می‌رسند
در تاریک، روشن گیسوان خسته‌ات،
انگار صبح دیگری به خانه باز می‌آید
حس می‌کنم
روایت‌های پاییزی دسته دسته
از تو لبریز می‌شوند

۱۳

بار دیگر،

رسیدن سه شنبه‌ای از راه می‌رسد

این بار نام کوچکت از تو جا می‌ماند

کوچه‌های این سال، پر از گمشده‌های تو می‌شود

یادم باشد

چه رویاهای خاموشی به تاراج می‌روند

انگار دنیای اسطوره‌ای در پیش است

۱۴

گویی زمان،

چه به سرعت در گذر است؟

چشمانت را ببند و

کمی هم، از رویاهای جا مانده‌ات بگو!

ساده و ساده‌تر، پیش از آنکه

از حوالی دست‌های بی‌قرارت، فرسوده شوی

بار دیگر، برایت سطری خواهم نوشت

نه بیشتر!

۱۵

فرقی نمی‌کند

دیگر چه کسی به خستگی‌های

تو گوش می‌دهد؟ کافیهست

بخشی از این هزاره‌ی دیگر

از پشت آن عینک ذره‌بینی

رد پای شقایقی را با تو تعریف می‌کند

هنوز فکر می‌کنم

گزاره‌ی زندان دیگری درپیش روست

۱۶

گاهی

کمی هم به واژه‌های پاییزی‌ات سفر کن!

به کوچه‌های آبی دریا

مواظب نگفته‌های عاشقی‌ات باش

۱۷

شاید آمدی که بگویی:

دیگر چه حسرت خاموشی در پیش است؟

آمدیم، ماندیم و چه ساده‌تر گذر کرده‌ایم

هم صدای خاموشی و هم نگاه فراموشی

یادت باشد، سهم تو از جهان

همین خرده ریزه‌هایی‌ست

که هرگز نامش را نمی‌دانم

مگر برای روزهای خودت همچنان به پا ایستاده باشی

۱۸

گاهی سه شنبه‌های گمشده‌ای

درخاطرم جا می‌ماند

درست آنجایی که تو از رفتن باز ایستاده‌ای

شاید، بغض پنجره‌های خاموشی

از نگاه من گریخته‌اند

گاهی هم زانو به زانویت

به انارهای ساکت پاییزی

سفر می‌کنم

زیرا این صدای بخشی از عاشقانه‌های از یاد رفته‌ی من است

۱۹

یادم باشد

تنها، یک مهتابی دیگر

با تو فاصله دارم

تبعیدی سوزان!

جهان جای دوری نیست

روزی تو به رواق خانه برمی‌گردی

۲۰

گاهی فکر می‌کنم از این همه روایت
چیز دیگری نمانده است
شاید همیشه شروع دیگری
با تو در پیش باشد
مثل جایی که تو همچنان در خود
باز ایستاده‌ای، یادت باشد همیشه پایان دیگری
از راه می‌رسد
براستی کدام یک
به نجات تو، برمی‌خیزد؟